

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من میاد بدین بوم ویر زنده یک تن میاد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۲ اگست ۲۰۱۷

فغان از دستِ کارِ "دستِ زیرِ الاشه" طنزِ کاری

از قدیم گفته اند و شنیده و شنیده ایم، که:

"اول طعام، باز کلام!!!"

و یا

"چای خوردگی، جنگ کدگی!!!"

هردوی این عبارات خوش اندام، ضرب المثل اند؛ اولی، که از زبان ادب بر زبان عوام نشسته است و دومی مثلی است، از سمت شمال وطن، که از زبان برادران ازبک ما شنیده شده و بعد از ورود زبان مردم شدن، صبغتِ "افغانستان شمول" یافته است. و چنین است سرنوشت اکثر مثلها و حتی غیر مثلها، که از خاص بر خاسته و عام شده اند؛ یعنی از نقطه ای جهیده و بعد همه جای یک منطقه و یک کشور را مستور ساخته و به اصطلاح نو "زیر پوشش" آورده است.

اما چه طور است، که دست زیر الاشه بنشینی و کار کنی؛ عجا و بلکه عجا و رجا؟؟!!
اگر نام "عجب" را گرفتم، بهتر است نام برادر و یا یار جانی و دیرینش را نیز بگیرم، که "رجب" است. با ذکر این جملهٔ عجایبه، به لطیفه ای برخوردم، که از شست هفتاد سال پیش در ذهنم نشسته است. مگر اولاً دربارهٔ "عجب و رجب":

در مطبوعات پنجاه شست سال پیش و پیشتر از آن در ملک خود دو مجلهٔ متین و موقر و قابل خواندن، از شهرت برخوردار بودند، یکی "مجلهٔ کابل" و دیگر "مجلهٔ آریانا". در آن وقت تعداد نویسندگان و اهل قلم ما بسیار محدود بود، که به چند تن انگشت شمار محدود می گشت. در صدر طنزنویسان و فکاهه پردازان آن زمان استاد عبدالغفور "برشنا" قرار داشت، که نکات گزنده و اصلاحی را از طریق دیالوگهای کوتاه طنزی پیشکش می نمود. قهرمانان دوگانهٔ داستانهای طنزی را استاد برشنا زیر دو نام "عجب خان" و "رجب خان"

تقدیم می‌کرد. استاد این دو نام را از خلال نامهای مروّج آن زمان وطن انتخاب کرده بود. مهارت استاد حتی در انتخاب این دو نام دیده می‌شود، که هم ذاتاً گوشنواز است و محض با شنیدن این دو نام خاص، تبسم بر لب خواننده می‌شگفت؛ و هم برابر است با تسجیعی، که از قرآن در ذهن مسلمانان نشسته و نقش فی‌الحجر گشته است.

پدر بزرگوارم در پهلوی این، که انسان فاضل و ادیب بود، خوش صحبت و خلیق هم بود و وقتی لب به سخن می‌کشود، اهل مجلس همه گوش می‌شدند. آن بزرگوار، که یادشان مُدام در دل و دماغ و مغز زبان دلم گرامی ست، بر سبیل طنز و فکاهه قصه می‌کردند، و من آن قصه را به زبان خود و با نثر کند و کپرِ خودم بیان می‌کنم:

شخصی ساده‌دول، که نمازش هیچ وقت قضاء نمی‌شد و اتفاقاً همه وقته در پشت سر ملا امام و در مسجد نماز می‌خواند، روزی متوجه شد، که در آیاتی، که از زبان ملا صاحب شنیده می‌شود، نام پدر و پدرکلان و کاکا و ماما و برادرانش همه درج شده است؛ یعنی هم "عظیم" است و هم "کریم" و هم "شکور" و هم "غفور" و هم "صبور" و هم "جبار" و "غفار" و "ستار" و هذالقیاس. حیفش آمد و بلکه سر غیظ شد، که چرا نام او در قرآن ثبت نشده است؟؟؟ در صدد برآمد، که چاره کار را کند. پیش ملا صاحب رفته و با او درد دل کرد و خواهش کرد، که نام او را نیز در قرآن نوشته کند. ملای زرنگ، که حماقت آن ساده پتول را دید، در جواب گفت:

"همه آنها برایم پیسه و تحف گزاف داده اند، تا نامشان را در قرآن نمشته کنم."

مردکه دک خورد و در حالی، که بر همه خویشان به خاطر رندی و جعل و تقلب، لعنت می‌فرستاد، گفت من هم همین کار را می‌کنم. رفت به خانه و از پولهایی، که به هزاران زحمت و خواری برای روز مبادا کوری و کبوتی کرده بود، مقداری را برداشته و تحفه شایانی برای ملای مسجد تهیه کرد. روز بعد تحفه را در دستمال گل سیب پیچانده، پیش ملا صاحب گذاشت. همین، که ملا صاحب تحفه را باز کرد، دلش باغ باغ شد و در حالی، که در دل دولک می‌زد، نامش را پرسید، گفت: **"بابه میر"** ملا صاحب، که نثر مسجع قرآن را ملتفت شده در نوک زبان داشت، قلم مشقی خاص و فیشنی خود را گرفته و این جمله عربی را در حاشیه قرآن نوشت:

"بابه میراً کلباً کبیراً"

یعنی

(بابه میر، سگی ست کلان)

و به اصطلاح عوام کابلی و با کمی تسجیع:

(بابه میر سگی ست، بی پیر)

بابه میر، که شنید و دید، که ملا صاحب این آیه را در قرآن نوشت، بسیار خوش شد و در حالی، که از فرط خوشی در پوست نمی‌گنجید و از دیده ها اشک شادی می‌ریخت، دستان مبارک ملا صاحب را ماچ کرده به دیده مالید و رخصت شد.

این قصه را ازین خاطر آوردم، تا به محض شنیدن "عجبا!" دل "رجب خان" آزرده نشود، که چرا تنها نام برادرش "عجب" را بر زبان راندم.

مگر بیائیم سر "سُلاخ کدن بُجُل":

باز قصه را با شرح لغت و عبارت شروع می‌کنم:

در عنوان زیربغلی و به حساب عوام کابلی "اَیرتی"، ترکیب "طنز کاری" به کار رفته است و بیائید، که اول همو را بشگافیم و به اصطلاح عوام کابلی "شکاف کنیم". می‌بینم، که "از گپ گپ می‌خیزه" و "گپ از گپ می‌خیزه". پس اول به اول برویم و "اَیرتی" را شرح دهیم:

زبان گفتار و بالخاصه زبان عوام و بالاخص زبان عوام کابلی بسا کلمات را تغییر شکل داده تلفظ می‌کند و آن را طوری قالب می‌زند، که بهتر و آسان تر قابل افاده و استفاده باشد؛ مثلاً:

- "تسکین" عربی را "سیکین" ساخته است، وقتی می‌گوید:

"شکر، که باران سیکین شد."

یا

"حالی درد سرم کمی سیکین شده."

- از "مِلْعَه"، که اسم آله عربی ست، "ملاقه" جور کرده و این طرز افاده را چنان وسیع گرفته، که حتی در زبان ادبی هم نافذ گشته است؛ در حدی ست، که کس امروز نرخ اصل و نسبش را نمی‌پرسد.

- "مُعَلَّق" را در هیئت "ملاق" درآورده و آن را در تمام زبان چنان نافذ ساخته است، که حالت "مُحَرَّف" یا "تحریف شده" اینک سر "اصل" خود را می‌خارد و آن "اصل" در مدلول کاملاً متفاوتی منزوی گشته است.

به عین شکل کلمه عربی "عاریتی" را در هیئت "اَیرتی" تغییر شکل داده است؛ چنان، که "سندلی اَیرتی"¹ گویند و آن در مقابل "سندلی بیخی" یا "سندلی اصلی" استعمال شود. درین مورد نیز ضمن مقاله ای مستقل مفصل نگاشته ام - رجوع گردد به آرشیفها!!!

در هر صورت "اَیرتی" در زبان عوام اصیل کابل در مفهوم "موقت" استعمال می‌شود.

"کاری" در ترکیب "طنز کاری" به دو معنی استعمال شده است:

- یکی معنای نزدیک، که مراد از آن "کارگر" و "کوشا" و "کُشنده" است؛ قسمی، که "زخم کاری" و یا "تیر کاری" گوئیم و مراد از زخم کارگر و کُشنده است، که مصدوم از آن هرگز به حال نمی‌آید و به اصطلاح بَری نمی‌کند.

- دیگر معنای دور این لغت است؛ و در واقع از ترکیبات جدید بایدش شمرد، که بر اثر ترجمه تحت اللفظی ایرانیان از زبانهای فرنگی وارد زبان ما شده است. مراد ازین "کاری" منسوب به "کار" است. چنان، که "گروپ کاری" گویند، که ترجمه مستقیم از Arbeitsgruppe آلمانی و معادل‌های دیگر اروپائی آن است و

¹ - اصلاً باید "سندلی" بگویم، که این نکته را مدتها پیش ضمن مضمونی در پورتال "آزادگان" شگافته و روشن ساخته ام؛ به آرشیفها مراجعه شود.

مراد از آن گروهی ست، که کار عملی را به دوش می‌گیرد. در دری خود ما در سابق "هیئت کار" و "گروپ کار" می‌گفتند، که ترجمه بهتر و رساتر است، که اینک با تأسف ترجمه ایرانی "کاری" جای آن را گرفته است.

می‌بینیم، که در ساختمان ترکیب "کاری" صنعت و هنر "توریه" نهفته است، و کس نگوید، که صنایع لفظی تنها مختص به شعر و کلام منظوم است. در زبان نثر و گفتار و بالخاصه زبان عوام نیز، این صنایع وافر دیده می‌شود، به شرطی، که کس با دیده ناقص و کوتهنگر "هاشمیانی" بدان ننگرد!!! پس وقتی "طنز کاری" می‌گویم، مفهوم دور را مد نظر دارم و آن این است، که "طنز" مربوط به "کار" و از نگاه "کار" نگرسته شود.

اگر عنوان را در لباس طنز آراسته ام، بدین منظور است، تا نکاتی را به حضور عزیزانی چند برسانم. بعضی از دوستان عزیز و نزدیک پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" از دور یگان گپ می‌زنند و نکاتی را ایرادگویا گوشزد می‌کنند. نظر شخص خودم درین زمینه خاص ولی این است، که این عزیزان بهتر است در عوض دست و آستین را بر بزنند و دست به کار شوند، دستان "زیر الاشه" را با قلم آشنا سازند. با دستان زیر الاشه فکر نکنند، که کاری را می‌توان انجام داد. ازین چه بهتر، که عزیزان نازنین در عوض بنویسند و لااقل همین نکته ها را به پورتال خود بنویسند و در پیشبرد این صفحه دسته جمعی خلاق سهمی فعال بگیرند. این ارجمندان خود صاحب قلم رسا و گویا هستند، که می‌توانند هزاران درد نهفته و نکات نگفته را، به میدان اندازند.

این درد دلی بود، که به عرض دوستان عزیز رسانیده شد. تمنا دارم ازین دوست و قلم گزنده اش، آزرده نشده باشند!!!

مگر خواننده گرامی خواهد گفت:

مقدمه آن قدر پر کش و فش و اصل مطلب، فلی فس!!!

یا

چرت و فرتش حلال، دگیش گوشت خوک!!!

و من می‌گویم:

ای بسا وعده، که چون توبه حافظ بشکست!!!^۲

ارچند وعده ای نسپرده ام و با آن هم، مقدمه دور و دراز را طعام و چای گویا، تقدیم کرده ام.

^۲ - اصل شعر حافظ شیراز مگر چنین است:

ای بسا توبه، که چون توبه حافظ بشکست!!!